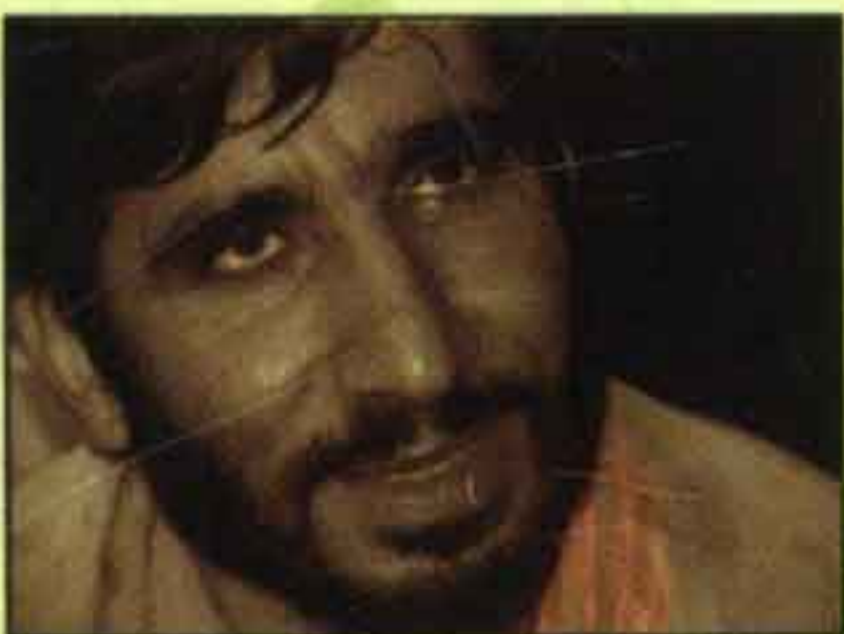




# تاج جمع من موهب كورد ((۲))



مجموعه اشعار مهدي و انتظار  
اجرا شده توسط حاج مهدي سيدحشور



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با تشکر از تمامی عزیزانی که ما را در  
تهیه و تنظیم این کتاب یاری دادند. علی  
الخصوص شعرای شهر مقدس قم، آقایان  
حجت الاسلام والمسلمین جواد زمانی،  
سید مهدی حسینی، سید محمد بابامیری،  
سید جواد شرافت، سید حمید برقی،  
امیر حسین مؤمنی، رضا خورشیدی،  
یوسف رحیمی، روح الله مردانخانی.

□ مصباح الهدی (۸) □

# تا جمعه موعود (۲)

مجموعه اشعار و مدایح اجرا شده توسط مداح اهل بیت

حاج مهدی سلحشور



گردآورنده: بخش فرهنگی هیئت فاطمیون قم

## تا جمعہ موعود (۲)

مجموعہ اشعار و مدایح اجرا شدہ توسط مداح اہل بیت  
حاج مہدی سلحشور

---

گردآورنده: بخش فرهنگی ہیئت فاطمیون

ناشر: صالحان

طرح جلد: سیدمہدی ہاشمی

صفحه آرائی: حمید جباری نیک

لیتوگرافی: ۱۱۰

چاپ: ثامن الحجج علیہ السلام

نوبت چاپ: اول، پاییز ۸۶

شمارگان: ۵۰۰۰

قیمت: ۵۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۵۷۲-۳۲-۳

---

مرکز بخش:

نرم افزاری کوثر: قم، خیابان شهدا، کوچه شماره ۱۹، پلاک ۵،

تلفن: ۰۲۵۱۷۸۳۱۷۴۶-۸ و ۰۹۱۲۴۵۱۶۲۱۶

مرکز فرهنگی فاطمیون: ۰۹۱۲۶۵۱۳۹۹۸

[www.fatemiya.com](http://www.fatemiya.com)

## امام زمان علیه السلام

### ■ هاتف

تا نگاه سحر ت محرم اسرارم کرد  
همدم غم شدم و درد گرفتارم کرد  
سحر از پر تو حسن تو چه فیضی دارد  
جلوة ذکر و دعای تو گهربارم کرد  
خواب را می بری از چشم خمار آوده  
هاتف نیمه شب میکده بیدارم کرد  
شیء مذکور نبودم به تماشاگاه راز  
عشق شیدایی تو نقطه پرگارم کرد  
من به خود آینه چشم خلاق نشدم  
چشم تو آینه، حتی به شب تارم کرد  
عاشق بی سر و پا، سوخته پا تا سر شد  
شدت ماتم تو خسته و خونبارم کرد  
خام بودم شدم از محنت تو پخته عشق  
بی نمک بودم و شور تو نمک زارم کرد





تا جمعه موعود (۲) / ۶

نور خورشید به دیدار کسی مانع نیست

چشم الوده من مانع دیدارم کرد

بار سنگین گنه بودم و یک پرتو تو

از خطا کاری بیهوده سبکبارم کرد

کوی تو منزل این عاشق نالایق نیست

به خدا خوی کریم تو خریدارم کرد

□ ژولیده

## ■ خلوت

هر صبح می‌کنم به ظهورت دعا، بیا

ای آشنای خلوت هر آشنا، بیا

هر پنجره به سوی شما موج می‌زند

ای روح پر تلاطم دریا بیا بیا

از ذوالفقار، پاک نما آن غبار را

یعنی ستاره سحر مرتضی بیا

ای در تو زنده تا به ابد صبر فاطمه

آقا به جان ناله خیر النساء بیا

دریاب با صدقی این مستمند را

ای حضرت کریم، عزیز خدا بیا

از فرط معصیت شده‌ام «تحبس الدعاء»

بنما خودت برای ظهورت دعا بیا

از قتلگاه، ناله «هل من معین» رسد

ای وارث حسین، سوی کربلا بیا

طفلان تشنه حسرت عباس می خورند

ای ساقی دوباره آن خیمه‌ها بیا

لیک من! دوباره ز حلقوم جلوه کن

ای طالب دم شه مظلوم جلوه کن

□ جواد زمانی

### ■ بساط دل

تا که به سوی کوی تو آیم نشانه نیست؟

یک رهنمای راه بلد در زمانه نیست؟

اذن دخول روضه ارباب نام توست

صاحب عزا بجز تو در این آستانه نیست

آرامشی که هست مرا بین روضه است

جز هیئت برای دلم آشیانه نیست

با کم‌ترین بهانه بگیری تو دست ما

ای وای! در بساط دلم یک بهانه نیست

هر قفل را کلید ادب باز می‌کند

غیر از ادب که نور در این صحن خانه نیست

آقا بیا که بی تو گنهکارتر شدم

جز لطف چشم تو مددی در میانه نیست







## ■ طهارت

محرم است و دل ما هنوز محرم نیست

وجود ناقصم آماده محرم نیست

همه ز سستی این بی اراده می باشد

اگر که عهد دلم با نگار محکم نیست

ز بی وفایی و جور و جفای ما باشد

اگر شرایط روز فرج فراهم نیست

به سود ماست که خدمتگذار او باشیم

وگرنه نوکر مخلص به درگهش کم نیست

میان غفلت و عصیان اسیر، اما شکر

هنوز جز گل نرگس کسی پناهم نیست

اگر که فیض زیارت نصیب ما گردد

مزار زائر ارباب، کربلا گردد

□ احسان محسنی فرد

## ■ آخرین مسافر

این هفته هم گذشت تو اما نیامدی

خورشید خانواده زهرا نیامدی

از جاده همیشه چشم انتظارها

ای آخرین مسافر دنیا نیامدی

صبحی کنار جاده تو را منتظر شدیم

أما غروب آمد و آقا نیامدی

از ناز چشم‌های تو اصلاً بعید نیست

شاید که آمدی گذر ما نیامدی

امروزمان که رفت چه خاکی به سر کنیم

آقای من اگر زد و فردا نیامدی

فرصت بهانه‌ای است که پاکیزه‌تر شویم

تا روبرویمان نشدی تا نیامدی

یا بن الحسن بیای قنوتم وظیفه است

دیگر به ما چه آمده‌ای یا نیامدی

□ علی اکبر لطیفیان

## ■ آفتاب مغرب

در کلاف اضطرابم سر نخ می پیدا نشد

دستی از جنس خدا عقده گشای ما نشد

دفن شد در سینه‌ام احساس زیبای وصال

خواستم طوفان کنم در عاشقی اما نشد

کوله بارم مملو از بوی غریب گریه است

هر چه کردم خنده‌ای در بقچه من جا نشد

بعد از این در کوچه‌های بی‌کسی پر می‌زنم

طفل احساسات من را خانه‌ای ماوا نشد





اشک هم پا می‌کشد از مرزهای آه من  
هیچ از دل رفته‌ای مانند من تنها نشد  
با نگاه آبی تو غرق احسان می‌شوم  
قطره‌ای بی‌التفات چشم تو دریا نشد  
مرهم عشق تو را بر روی بالم می‌کشم  
ورنه بی‌امداد دستت هیچ بالی و نشد  
پس بزن این ابرهای تیره را ای آفتاب  
قسمت دل‌های کز کرده به جز سرما نشد  
با طلوع آفتاب مغرب عشقت بیا  
بی‌حضورت هر چه کردم زندگی زیبا نشد  
استعارات بهاری را دوباره زنده کن  
چون که در قاموس پاییزی غزل معنا نشد

□ علی‌رضا لک

### ■ چشم به راه

بی تو ای دوست چه گویم که چه آمد به سرم  
راه، گم کرده و در کوچه دل در بدرم  
شمع عمر من مهجور به سو سو افتاد  
شب ظلمانی‌ام و چشم به راه سحرم  
تو ز اعمال من و حال دلم آگاهی  
من نه تنها ز تو از خیمه تو بی‌خبرم

صالحان، متقیان را تو امامی، پدری

من آلوده که باشم که بگویی پسر

عاقبت، فعل بد از چشم تو انداخت مرا

دیگر از اشک و نسی ناله نباشد اثر

گفته بودم چو کبوتر، لب بامت باشم

پسر پرواز ندارم که برایت بپر

لب پیمانان عیان کردی و لب را پنهان

من ز پیمانان بر آن جام لب تشنه ترم

رخسختی ده بفروشم قفس تنگم را

اذن، تا سود کنم بلکه جنونت بخرم

□ محمد جواد فارسی

## ■ مهربون

مرغ دل می آد به لونه آگه آقامون بیاد

دوباره نغمه می خونه آگه آقامون بیاد

از من و هر کی مته من که پی دنیا می ره

دل نازش غرق خونه آگه آقامون بیاد

رو سر ما نوکرا دست نوازش می کشه

می بینی چه مهربونه آگه آقامون بیاد

دست مارو می گیره تا کربلا باهاش می ریم

برامون روضه می خونه آگه آقامون بیاد





اون می آد و شهدا پشت سرش باهاش می آن

آخه یار بی کسونه اگه اقامون بیاد

یه سحر بُلن می شی بوی بهار و می شنی

آسمون رنگین کمونه اگه اقامون بیاد

از غم حسین و فاطمه حکایت می کنه

اشک چشماش دونه دونه اگه اقامون بیاد

□ محمد جواد فارسی

### ■ قنوت

بارانیم به وسعت پهنای رفتنت	گم می شوم میان غزل های رفتنت
دستی بکش به ساحل دریای رفتنت	تو مثل موج رفته ای و برنگشته ای
از شام بی ستاره فردای رفتنت	هر شب برای آینه تکرار می شوم
چشم ستاره بر شب یلدای رفتنت	آقا دخیل بسته هزار و دویست سال
رفته سفر به آن سوی رویای رفتنت	این جا قنوت بسته برایت دل دعا

یک جمله ای بساز برای ستاره ها

اما نه با حروف الفبای رفتنت

□ نجاری

### ■ دو بیتی

تو با خوبان بمان، من پست پستم

تو حیفی چشم من افتد برویت

هر آنچه عهد بنمودم شکستم

که من بدتر ز هر آلوده هستم

□ جواد حیدری



## ■ قنوت شب

نشد بالهای مرا واکنی  
نشد مثل مجنونِ بادیه گرد  
نشد بعدِ توحید لب‌هایتان  
بگیری نفس‌های این مرده را  
توقع ندارم که بنشینی و  
دل ما از اول ثباتی نداشت  
تو عین ظهوری و من غایبم  
مرا راهی آسمان‌ها کنی  
مرا خانه بر دوش لیلا کنی  
مرادر قنوت شبت جا کنی  
بگیری و کار مسیحا کنی  
گنهکاریم را تماشا کنی  
تو حق داری امروز و فردا کنی  
دلَم را تو باید که پیدا کنی

بیا تا که با انتخاب خودت

تمام مرا ملک زهرا کنی

□ علی اکبر لطیفیان

## ■ میل آمدن

پایان شب‌های بلند انتظاری  
آیا برای آمدن میلی نداری؟  
من نذر کردم خاک پایت را ببوسم  
آیا سر این بنده منت می‌گذاری؟  
من قبل از این‌ها این همه ویران نبودم  
آباد بود این خانه ما روزگاری  
من دل ندادم تا که روزی پس بگیرم  
می‌خواستم پیش‌ت بماند یادگاری





تا این که دل‌ها بوی سجاده بگیرند

باید بیایی و کمی تربت بیاری

یک روز می‌آیی و تا روز قیامت

ما را به آقای محرم می‌سپاری

یک هفته دیگر دل آواره من

باید بسازد با فقیری با نداری

□ علی اکبر لطیفیان

### ■ بدون شما

چه تلخ می‌شود این لحظه‌ها بدون شما

چه تلخ تر همه عمر ما بدون شما

منم غریبه و شب تیره و مسیرم سخت

کجا روم چه کنم بی شما بدون شما

کجاست خیمه سبزه که راه گم کردم؟

مرا بخوان نروم هیچ جا بدون شما

تمام لطف نفس‌های ما حضور شماست

چگونه بال زخم تا خدا بدون شما؟

قسم به شال عزایی که بسته‌ای به کمر

چه سرد می‌شود این روضه‌ها بدون شما

□ حسن لطفی

تا لحظه ظهور شما گریه می‌کنم  
یک روز در غریبی تان ذوب می‌شوم  
یک جمعه از شروع سحر با نبود تو  
رنگ تمام زندگیم جور دیگری است  
هر چند کم، شبیه تو در گوشه دلم  
دارد غروب می‌شود اما نیامدی  
در روبروی آیینه‌ها گریه می‌کنم  
یعنی تمام داغ ترا گریه می‌کنم  
یک ریز تا نماز عشا گریه می‌کنم  
در سایه نگاه تو تا گریه می‌کنم  
من هم برای کرب و بلا گریه می‌کنم  
یا می‌کنی طلوع و یا گریه می‌کنم

این جمعه هم نیامدی و قول می‌دهم  
تا جمعه ظهور شما گریه می‌کنم

□ علی‌رضا لک

### ■ گره‌وا شده

بدتر از من میونِ بسنده‌ها پیدا نمی‌شه  
کسی از گناه خود اینجوری رسوا نمی‌شه  
کسی مثل من نکرده کفر نعمت خدا  
چه کنم این دل من مطیع مولا نمی‌شه  
ادب مسیکده رو نگه نداشتیم اون روزا  
حالا میخونه دیگه به روی من وا نمی‌شه  
گرچه مشغول گناهم به خدا راستش اینه  
جز محبت اقام توی دلم جا نمی‌شه





گر می بینی که فقط بر در این خونه میام  
هیچ کسی برای من مثل این آقا نمی شه  
اونکه من هر جا برم بازم می گه پیشم بیا  
باو فاتر از اقام تو دنیا پیدا نمی شه  
دل آشفته من فقط همین جا ارومه  
گره کارام به غیر دست او نمی شه  
نامه غلامیون که عمریه دنبال شیم  
جزبه اشکای غم فاطمه امضا نمی شه  
هر چی ما از کربلا برای همدیگر بگیریم  
خودمون خوب می دونیم هیچ جایی اونجا نمی شه

□ جواد حیدری

### ■ او خواهد آمد

می گن یه روز یه آقای که خیلی هم مهربونه  
از راه های دوری می آد، دیگه غمی نمی مونه  
می گن که روی صورتش یه خال هاشمی داره  
رنگ و لعاب حیدر و شمیم فاطمی داره  
یه عصر جمعه فرج آقا امام زمون می شه  
رفتن کربلا دیگه برا همه آسون می شه

هر کی برای دیدن آقاش دلش لک می‌زنه  
 اشک روی صورتش مثل ستاره چشمک می‌زنه  
 درسته که جواب می‌ده هر کاری که باهش داریم  
 ولی اجازه نمی‌ده صورت به پاهش بذاریم  
 کی گفته خون راه می‌اندازه؟ آخر مهربونیه  
 گستره محبتش ایسی آسمونیه  
 اونایی که معتقدن یه گل، بهار نیاره  
 اگه ببیننش می‌گن بهار پیشش کم میاره  
 بیاید یه قول بدیم، دیگه تکلیف‌ارو جانندازیم  
 گرفتاری عالم‌گردن آقا نندازیم  
 می‌گن یه روزی همه دشمنامون می‌شن ذلیل  
 آقای ما و کعبه و ابرهه و اصحاب فیل  
 یه روز می‌اد سرها رو از رو نیزه‌ها ور می‌داره  
 سر حسین بر روی دامن مادر می‌ذاره  
 شیرخوره‌ها خوب می‌خوابن وقتی آب‌ها آزادمی شه  
 حرمله‌ها رو می‌کشن، یه روز برای همیشه  
 «نَصْرُ مِنَ اللَّهِ» می‌خونه، تو علقمه وقتی می‌اد  
 آخه اباالفضلیه و پرچم عباس و می‌خواد

□ محمد جواد فارسی







### ■ صدای گرفته

چه می‌شود که شبی بشنوم صدایت را

به درد، گریه کنم زخم روضه‌هایت را

بگو کجا زده‌ای خیمه در کدامین دشت

به این دو چشم که طی کرده رد پایت را

زمان بدون تو امشب چه سرد می‌گذرد

بیا که گرم کنی مجلس عزایت را

جسارت است ولی می‌شود همین شب سرد

کشی به روی سرم لحظه‌ای عبایت را

گمان کنم که صدایت گرفته چون زینب

میان بغض صدا می‌زنی خدایت را

□ حسن لطفی

### ■ بوی بهشت

دنیای با حضور تو دنیای دیگریست

روز طلوع سبز تو فردای دیگریست

بوی بهشت می‌وزد از کوچه باغ‌ها

خاک زمین بهاری گل‌های دیگریست

گل‌های مریم از گل نرگس معطر است

عیسی اسیر نام مسیحای دیگریست

دیگر زمان از این همه تکرار خسته است

تاریخ بی قرار قضایای دیگریست

با هر غروب جمعه دلم زار می زند

چشم انتظار جمعه زیبای دیگریست

با یادت ای مسافر شبگرد کربلا

این جا نشسته ام، دل من جای دیگریست

### ■ زنده اشک

وقتی نفس گرفته، دلم در هوایتان

یعنی منم که زنده ام از اشک هایتان

داوود من! دوباره بخوان تا که عالمی

ایمان بیاورد به طنین صدایتان

از این همه سحر که گذشته است می شود

یک شب نصیب این دل من هم دعایتان

این اشتراک چشم من و چشم خیستان

من گریه ام به کشته کربلایتان

آقا اجازه می دهید هر وقت آمدید

نقاشیم کنند مرا زیر پایتان؟

یک روز عاشقانه تو از راه می رسی

آن روز واجب است بمیرم برایتان





## ■ فراق باغبان

کسی که بی تو سر صحبت جهانش نیست  
چگونه صبر و تحمل کند، توانش نیست  
بسوز هجر تو سوگند ای امیر بشر  
دل از فراق تو جسمی بود که جانش نیست  
اسیر عشق تو این غم کجا برد که دلش  
محیط غم بُود و طاقت بیانش نیست  
کسی که روی تو را دید یک نظر چون خضر  
چگونه آرزوی عمر جاودانش نیست  
بهار زندگیم در خزان نشست بیا  
بهار نیست به باغی که باغبانش نیست  
کنار تربت زهرا تو گریه کن که کسی  
بجز تو باخبر از قبر بی نشانش نیست  
بسیا و پرده ز راز شهادتش بردار  
پسر که بی خبر از مادر جوانش نیست

## ■ یار پشت پرده

ای یار پشت پرده غیبت نهانیم  
من عاشقم بگو به کجا می دوانیم  
افکنده‌ای به گردن من ریسمان عشق  
دنبال خویشتن به کجا می کشانیم

ای یوسفی که یوسف کنعان اسیر توست

برگو به وصل خویش تو کی می‌رسانیم

مجنون صفت به دشت جنون در بدر شدم

دیوانه تو هستم و صاحب زمانیم

زهرا نشسته منتظرت ای شکوه عشق

گوید بیا بگیر تو داد جوانیم

ای دادخواه فاطمه پا در رکاب کن

من قبر بی نشان و تو هستی نشانیم

مظلومه‌ام که در ره مظلومی علی

پهلوی شکسته از اثر ظلم ثانیم

در کوچه‌ای که دست حسن بود دست من

سسیلی کبود کرد رخ ارغوانیم

## ■ مسافر مدینه

یوسف یعقوب دلها، ای جگر گوشه زهرا

دیدن روی تو امشب، آرزوی همه دلها

تشنه آب حیاتم، من فدای یک نگاتم

ای مسافر مدینه، قریبون شام عزاتم

آقا جونم جون مولا، تا مدینه نرو تنها

منو با خودت ببر تا، بینم خونه زهرا





بزا تا با پای خسته، پیش تو با چشم بسته

بشینم امشبو پشت، در سوخته و شکسته

بزا تا گوش کنم امشب، نغمه یار و یارب

دم آخر واسه مولا، چی می‌گه مادر زینب

عزیزم ای همنشینم، ای امیرالمؤمنینم

دعا کن تا من بمیرم، اشک چشمتو نبینم

### ■ تا بسوزم تمام

شبی یاد دارم که چشمم نخفت	شنیدم که پروانه با شمع گفت
که من عاشقم گر بسوزم رواست	تو را گریه و سوز و زاری چراست
بگفت ای هوادار مسکین من	برفت انگین یار شیرین من
چو شیرینی از من به در می‌رود	چو فرهادم آتش به سر می‌رود
همی گفت و هر لحظه سیلاب درد	فرو می‌دویدش به رخسار زرد
که ای مدعی عشق کار تو نیست	که نه صبر داری نه یارای ایست
تو بگریزی از پیش یک شعله فام	من استاده‌ام تا بسوزم تمام
تو را آتش عشق گر پر بسوخت	مرا بین که از پای تا سر بسوخت
همی گفت و می‌رفت دودش به سر	که این است پایان عشق ای پسر
اگر عاشقی خواهی آموختن	به کشتن، فرج یابی از سوختن

مکن گریه بر گور مقتول دوست

برو خرمی کن که مقبول اوست



## ■ حسرت دیدار

عکس تو را به صفحه پندار می کشم

عمری بود که حسرت دیدار می کشم

بر صفحه سیاه خیالم جمال توست

یا ماه را بر اوج شب تار می کشم

تا نقش بارگاه تو افتد بدیده ام

گردن ز حسرت از پس دیوار می کشم

با هر نفس که می گذرد در فراق تو

آه از میان سینه تبار می کشم

جویم اگر به رهگذری خاک پای تو

چون سرمه‌ای به دیده خونبار می کشم

یکبار اگر نگاه محبت به من کنی

فریاد شوق ز دل صد بار می کشم

بودم پی گناه و تو چون سایه در سرم

عمری بود خجالت این خار می کشم

## ■ ای غائب از نظر

ای توتیای دیده من خاک پای تو

بازاً که سر نهم ز ارادت به پای تو

بر لب رسیده جان من از درد اشتیاق

ای جان بیا که جان جهانی فدای تو

ای مه بیا که سوختم از آتش فراق

جز سوختن چه چاره کند مبتلای تو





صد بار گر برون رود از سینه جان من      هرگز برون نمی‌رود از سر، هوای تو  
 عمرم به انتظار پیامی گذشت و من      ترسم که نشنوم سخن دلربای تو  
 ای غائب از نظر ز کجا جویمت نشان  
 یابم چگونه راه به خلوتسرای تو

### ■ تماشای تو

از دست چنان برده تماشای تو ما را  
 کز دل نه خبر هست و نه از جای تو ما را  
 بر روشنی مردمک دیده فرائیم  
 گردست دهد خاک کف پای تو ما را  
 شد رونق بازار ملامت همه از ما  
 افتاد به سر تا سر سودای تو ما را  
 نه سرو کند جلوه بر ما نه صنوبر  
 تا هست نظر بر قد و بالای تو ما را  
 بر باد فنا داد غم عشق تو خلقی  
 رسوای جهان ساخت تمنای تو ما را  
 از جام عسل خوشتر و شیرین تر از آن است  
 دشنامی از آن لعل شکرخای تو ما را  
 کردیم جنون پیشه خود تا که چو زنجیر  
 آرند از آن زلف سمن سای تو ما را

گاهگاهی به نگاهی دل ما را دریاب

جان به لب آمده از درد، خدا را دریاب

اگر از دولت وصل تو مرا نیست نصیب

گاهگاهی به نگاهی دل ما را دریاب

به امیدی به سر کوی تو روی آوردیم

شهریا را به در خویش گدا را دریاب

دل ما را به شب هجر فروغی بفرست

شبرو وادی اندوه و بلا را دریاب

سنگها می خورم از دست جنون دل خویش

من دیوانه انگشت نما را دریاب

به وفاداری تو شهره شهرم ای دوست

ز وفا معتکف کوی وفا را دریاب

کاروان رفت و من از همسفران دورم دور

من از قافله شوق جدا را دریاب

راه باریک و بسی پر خطر و تاریک است

سببی ساز و در این مهلکه ما را دریاب

تا دلم بار غم عشق به منزل فکند

شهبسوارا من افتاده زیبا را دریاب





تا فغان دل غم‌دیده ما را شنوی

نازینا سحری باد صبا را دریاب

دوش رویای لب نوش تو با من می‌گفت

کای شهید غم من آب بقا را دریاب

### ■ مرده‌ام بی تو

گمان مبر که همین جان سپرده‌ام بی تو

قسم به جان عزیزت که مرده‌ام بی تو

اگر چه دست خیالم به دامت نرسد

خوشم که دل به خیالت سپرده‌ام بی تو

چه جای غیر تو، حتی وجود خود را نیز

کنار یاد تو از یاد برده‌ام، بی تو

ز اشک مردم در خون نشسته‌ام پیدا است

که پاره‌های جگر را فشرده‌ام بی تو

بیا و هستی پروانه را مسوز ای گل

که پیش از آن که بسوزیم، مرده‌ام بی تو

### ■ صبح وصل

دور از حریف زلف تو تا کی نوا کنیم

بر خیمه قشنگ تو کی دیده وا کنیم

نوبت به مستی دل ما نیز می‌رسد

با دوره فراق تو گر خوب تا کنیم

یک نیمه شب شود به هوای محبتت      خود را میان ذکر قنوت تو جا کنیم  
 ما را برای روز مبادا نگاه دار      تا صبح وصل پشت سرت اقتدا کنیم  
 ما را به چشم زائر جدت نظر نما      یاد حریم او دل خود کربلا کنیم  
 تکرار اگر که آتش اهل سقیفه شد  
 کی دامن ولی زمان را رها کنیم

### ■ گمشده

اهل ولا چون روی به سوی خدا کنند  
 اول به جان گمشده خود دعا کنند  
 شد عالمی اسیر جمال تو، رخ نما  
 تا عاشقانه سیر جمال خدا کنند  
 روی تو را ندیده خریدار بوده اند  
 تا آن زمان که پرده برافتد چه ها کنند  
 میسند بی بهار رخت، غنچه‌های باغ  
 نشکفته، سر به جیب محن آشنا کنند  
 آهسته چون نسیم گذر کن در این چمن  
 تا غنچه‌ها به شوق تو آغوش وا کنند  
 با بوسه مهر کن لب شوریدگان ز مهر  
 ترسم که راز عشق تو را بر ملا کنند







عهدی که بسته‌ایم فراموش کی کنیم

صاحب‌دلان به عهد امانت وفا کنند

پروانه سوخت ز آتش هجران ولی نگفت

شاهان کم التفات به حال گدا کنند

### ■ هوای سلطنت

خیال روی تو در کارگاه دیده کشیدم

به صورت تو نگاری ندیدم و نشنیدم

امید سروریم بود بندگی تو کردم

هوای سلطنتم بود خدمت تو گزیدم

اگر چه در طلبت هم‌عنان باد شمالم

به گرد سرو خرامان قامتت نرسیدم

گناه چشم سیاه تو بود، بُردن دلها

که من چو آهوی وحشی ز آدمی برمیدم

ز شوق چشمه نوشت چه قطره‌ها که فشاندم

ز لعل روح فزایت چه عشوه‌ها که خریدم

ز غمزه بر دل ریشم چه تیرها که نشانندی

ز غصه بر سر کویت چه بارها که کشیدم

ز کسوی یار بیار ای نسیم صبح غباری

که بوی خون دل ریش از آن غبار شنیدم

## ■ حاجت استخاره نیست

درد دل مرا بخدا هیچ چاره نیست

مرهم برای این جگر پاره پاره نیست

صبح است ماه من به رُخ افکن نقاب را

خورشید را بروی تو تاب نظاره نیست

هر کس که خال چهره او را بدید گفت

بر روی آفتاب که گوید ستاره نیست

کو سینه‌ای که نیست ز هجر تو چاک چاک

نبود دلی که از غم تو پاره پاره نیست

از بسکه تیر غمزه به عاشق زدی بناز

زخمی که هست بر تن او در شماره نیست

گفتم به قتل من بنما استخاره گفت

در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست

## ■ سری بزن به مزارم

گل غریب نوازم به شوق دیدارم

دل‌م هوای تو کرده کجایی ای یارم

ز درد دوری تویی قرار و سرگردان

سرشک خون جگر از دو دیده می‌بارم





دمی وصال ترا ای نگار خیمه نشین

به قیمت همه هستی ام خریدارم

رُخت کشیده ام امشب به صفحه مهتاب

ز تاب موی تو شب تا سحر گرفتارم

تمام ثروت من یک کلافی از اشک است

به عشق نیمه نگاهی به سوی بازارم

بیا بیا گل نرگس که بی تو می میرم

عزیز فاطمه ای کوکب شب تارم

کجا روم به که گویم چقدر آقای

به هر بلای زمانه خوشم ترا دارم

به آن غبار نشسته به پرچم ارباب

پی اشاره ای از سوی آن سپه دارم

اگر که مرگ مجالم به یاری تو نداد

سری بزن به مزارم امیر و سالارم

### ■ بگرد دامت کردم

مرا می بینی و دردم زیادت می کنی در، دم

ترا می بینم و میلم زیادت می شود هر دم

به سامانم نمی پرسی نمی دانم چه سر داری

به درمانم نمی کوشی نمی دانی مگر دردم

چه راه است این که اندازی مرا بر خاک و بگریزی  
 گذاری آر و بازم پرس تا خاک رخت گردم  
 ندارم دستت از دامن مگر در خاک و آن دم هم  
 دمار از ما برآوردی نمی گویی برآوردم  
 چو بر خاکم گذار آری، بگيرد دامنم گردم  
 فرو رفت از غم عشقت دمم می دهی تا کی  
 شیبی دل را به تاریکی زلفت باز می جستم  
 رُخت می دیدم و جامی ز لعنت باز می خوردم  
 کشیدم در برت ناگاه و شد در تاب گیسویت  
 نهادم بر لب لب را و جان و دل فدا کردم

### ■ بعد صد سال...

سالها رفت که من شیفته روی توام  
 نیست آرام گهی جز بسر کوی توام  
 پنج نوبت که درآیم به نماز از سر سوز  
 قبله ای نیست بجز طاق دو ابروی توام  
 بدو چشم تو که از چشم تو بیمار ترم  
 بدو زلف تو که آشفته تر از موی توام  
 بعد صد سال شوم زنده و خیزم ز لحد  
 به مشام آرد اگر باد صبا بوی توام





غمم از کشته شدن نیست به تیغ تو و لیک

من خجالت زده از رنجش بازوی توام

من برانم که بکنجی بنشینم پس از این

می کشد این دل سرگشته همی سوی توام

گشته دیوانه دل زارم ومی گوید فاش

چاره‌ای نیست بجز حلقه گیسوی توام

### ■ مشک را ببر آقا

مرا به خیمه سبزت بیا ببر آقا

برای خادمی خود مرا ببر آقا

اگر به جرم گناهی بهشت حرامم شد

بیا به سوی بهشتم شما ببر آقا

در آن شبی که روی تا کنار شش گوشه

مرا به همراه خود کربلا ببر آقا

دمی که ناله هل من معین بپا گردید

مرا به یاری خون خدا ببر آقا

شنیده‌ای که عمویت به روی خاک افتاد

برو به سوی حرم مشک را ببر آقا

برای دفن علی اصغر رباب امروز

مرا به پشت همان خیمه‌ها ببر آقا

## ■ قتیل نگاه

غبار نیست که بر عارض ترش است این  
گذشته پادشه حسن و گرد لشگرش است این  
نظر در آینه کرد آن نگار و با خود گفت  
خوشا به حال دل عاشقی که دلبرش است این  
ستاده بر سر نعشم گرفته دست به مژگان  
که این قتیل نگاه من است و خنجرش است این  
کتاب نیست که می خواند آن نگار به مکتب  
کند حساب شهیدان خویش و دفترش است این  
زمانه بر سر مجنون گذاشت تاج جنون گفت  
هر آن که پادشه عشق گشت افسرش است این

## ■ دل نوحه گر

بی تو ای دوست چه گویم که چه آمد به سرم  
با خبر هستی از این حال دل نوحه گرم  
هر کسی دامن یاری به کف آورد و نشست  
این منم کز غم رویت همه شب در بدرم  
تو که دل بُرده‌ای از دست بیا جان بستان  
که محال است من از دست غمت جان ببرم





تو چنانم بزن آتش پی وصلت صنما

که دو صد بار بجویند و نیابند اثرم

همه خاک وجودم به نثار قدمت

کشتی هستی من گشته طوفان غمت

من بی پا و سر و میکده و مستی و جام

هله‌ای ساقی خوش دست بنازم کرم

دل من مرغ غریبی است بیا رحمی کن

که پری باز کند بر سر بام حرمت

### ■ شب هجران

همه روی زمین را در غمت از گریه تر کردم

غنیمت بود پیش از گریه هر خاکی بسر کردم

ز شبهای دراز هجر او از من چه می‌پرسی؟

بعمر خویش همچون شمع یک شب را سحر کردم

ندانم کی بهاران رفت و کی فصل خزان آمد

همین گل بود در گلشن که من سر زیر پر کردم

دریغا مردم و شد قسمت مردم وفای او

خدا را شکر یک عمری به یادش شب سحر کردم

## ■ بوی توام آمد بیاد

نام مه بردم شبی روی توام آمد بیاد

در دل شب حلقه موی توام آمد بیاد

اشک را دیدم بسر غلطان میان خاک و خون

کشتگان چشم جادوی توام آمد بیاد

زاهدی می کرد روزی وصف رضوان و بهشت

از مقیمان سر کوی توام آمد بیاد

چون شنیدم وصف طوبی گه بلند و گاه پست

اعتدال قد دلجوی توام آمد بیاد

می گشودم همچو گل اوراق دیوان کمال

بوی جان آمد از آن بوی توام آمد بیاد

□ کمال الدین خجندی

## ■ زلف سمن بوی

آن روز که آشفته برخ موی تو کردند

صد سلسله دل بسته گیسوی تو کردند

شاید که دگر نعمت فردوس نخواهند

آنان که اقامت بسر کوی تو کردند

صاحب نظران بهر قضا گشتن حاجات

محراب دعا قبله ابروی تو کردند







هر فتنه که برخاست بعهد تو در آفاق

بنیان وی از نرگس جادوی تو کردند

دیوانه بزنجیر شود عاقل و ما را

دیوانه از آن زلف سمن بوی تو کردند

□ ناطق شیرازی

### ■ باز آ و...

باز آ و هستی من آزرده جان بسوز

ور آتشت فرو نشیند جهان بسوز

باز آ و انتقام گناه نکرده را

هستی بگیر و خانه برانداز و جان بسوز

منظومه حیات مرا بی گنه بدر

سرمایه وجود مرا رایگان بسوز

گر احترام خلاف تو تابد بر آسمان

برقی بساز و گنبد هفت آسمان بسوز

با ما هم آشیان چون نخواهی شدن بیا

مشت پری که مانده در این آشیان بسوز

زندان شده است خانه من بی جمال تو

باز آ و خانه من بی خانمان بسوز

□ وثوق الدوله - حسن

## ■ طریق عشق

سفر بگزید یار و من ز هجرش ناله سر کردم  
ز سوز ناله، خون اندر دل مرغ سحر کردم  
نوشتم نامه سویت لیک چشم گریه آلودم  
مجال از کف ربود و شرح هجران مختصر کردم  
بر آن بودم که پنهان دارم اسرار غم عشقت  
ولی از ناله جانسوز شهری را خبر کردم  
شب وصلت نبودم دسترس تا جان بیفشانم  
از این خجلت چو مرغ خسته سر در زیر پر کردم  
شنیدستم گهای دلدار عزم دیدنم داری  
به مژگان روفتم منزل به آب دیده تر کردم  
بگفتم شمه‌ای از حسنت ای گل دوش با بلبل  
ورا در عشق تو صد ره ز خود آشفته تر کردم

□ حسنعلی رفیعا

## ■ دام نیستی

اگر عمری به پایش سر نمی‌کردم چه می‌کردم  
مدارا با فراقش گر نمی‌کردم چه می‌کردم  
بسه دور نرگشش مخمور و لعل می‌گسار او  
به مستی گر نوانی سر نمی‌کردم چه می‌کردم





برویش رو نماگر جان نمی‌دادم چه میدادم  
بمویش دل گرفتار ار نمی‌کردم چه می‌کردم  
بدور زندگی نوشتم شراب از خون دل اما  
اگر این باده در ساغر نمی‌کردم چه می‌کردم  
مرا در تشنه کامی جان به لب می‌آمد از حسرت  
به تیغش گر گلویی تر نمی‌کردم چه می‌کردم  
ملامت می‌کنندم گز چه برگشتی زمزگانش  
هزیمت گر ز یک لشکر نمی‌کردم چه می‌کردم؟

□ یغمای جندقی

### ■ نقش آرزو

کاش من آینه روی نکویت می‌شدم  
یا که همچون شانه در هر تار مویت می‌شدم  
رنگ و بویت از لطافت طعنه بر گل می‌زند  
کاش پنهان یک نفس در رنگ و بویت می‌شدم  
در کدامین کوچه داری منزل ای آرام جان  
کاشکی منم ز نزدیکان کویت می‌شدم  
کاشکی همچون پری بودم نهان از چشم خلق  
بی‌خبر از مردمان هر شب به سویت می‌شدم  
می‌زند موج از دو چشمان تو نقش آرزو  
کاش من تصویری از یک آرزویت می‌شدم

## ■ به موی تو

ندانی از غم عشقت چه دیدم و چه کشیدم  
هزار شکر که باز آمدی و روی تو دیدم  
چه خامه‌ها که من از بهر نامتات نشکستم  
چه جامه‌ها که من از بهر دوریت ندیدم  
شبی نیامد و روزی نرفت از غم هجرت  
که از فسوس نسودم دو دست و لب نگزیدم  
از آن زمان که قدت دور شد ز منظر چشمم  
نه پیش سرو نشستم نه پای لاله خمیدم  
دل شکسته که دارم من از نتیجه عشقت  
به عالمی نفروشم چرا که از تو خریدم  
اگر چه از من دلخسته دیده دوختی اما  
به موی تو که دل از هر چه غیرتست بریدم

□ صبوری رشتی

## ■ غرامت و فدامت

غرامتست غرامت شبی که بیتو گذارم  
ندامتست ندامت دمی که بیتو برارم  
بناگیری وصلت که نیست از تو گریزم  
به برقراری زلفت که نیست بیتو قرارم





طلب کنم چو توئی را؟ من این خیال نورزم

طلب کنی چو منی را؟ من این امید ندارم

بنزد من تو بزرگی منم که پیش تو خردم

به پیش من تو عزیزی منم که پیش تو خوادم

نه چشم آنکه بینم نه بخت آنکه بیابم

نه پای آنکه بپویم نه دست آنکه برآرم

تو فارغی ز نظامی منم که در طلب تو

به روز طالع گیرم به شب ستاره شمارم

□ نظامی گنجهای

### ■ خودت می دانی

این تو و دیده خونبار خودت می دانی

تو طیب، این تن تب دار خودت می دانی

پنجره، راه، سکوت، آه، غزل، دیوانه

این تو و این همه بیمار خودت می دانی

سوز و سرمای نفس گیر زمستان در شب

گریه بر شانه دیوار خودت می دانی

این من و این قفس تنگ خودم می دانم

این تو این مرغ گرفتار خودت می دانی

شهر در معرفت ویران شدن و سوختن است

می شود بر سرم آوار خودت می دانی

این همه چشم به شوق تو چراغانی شد

این تو و سیل عزادار خودت می دانی

لشکر کفر به مرز دل ما خیمه زده است

بی امانیم تو سردار خودت می دانی

هر نفس یک قدم آهسته به دنبال توام

یا تو، یا مرگ، و این بار خودت می دانی

□ میثم حمیدی

### ■ چرا نمی آید؟

نگو چه کرده ام آقا چرا نمی آید

که عهد ما به وفا یک نفس نمی پاید

به چشم او به کدام آبرو نگاه کنیم

گره زدیم به هر مشکلی که بگشاید

هنوز وقت مناسب نگشته، یاری نیست

هنوز وقت خزان است در زمین شاید

اسیر نفس گنه کار خویشان مانده ایم

چه می کنیم اگر جرم ما نبخشاید

گناه ماست که راه ظهور می بندد

دعا کنیم بسمیریم اگر نمی آید

□ میثم حمیدی





## ■ حدیث عاشقی

مرا پرسی که چونی چونم ای دوست

جگر پر درد و دل پر خونم ای دوست

حدیث عاشقی بر من رها کن

تو لیلی شو که من مجنونم ای دوست

بفریادم ز تو هر روز فریاد

از این فریاد روز افزونم ای دوست

شنیدم عاشقان را می نوازی

مگر من ز آن میان بیرونم ای دوست

نگفتی گر بیفتی گیرمت دست؟

ازین افتاده تر کاکنونم ای دوست

غزل‌های نظامی بر تو خوانم

نگیرد در تو هیچ افسونم ای دوست

□ نظامی گنجوی

## ■ دوبیتی

خدایا باده‌ای مرد افکنم ده      ز یاس عشق دامن دامنم ده

ز چشمم آب دریا ریز و آنکه

ز یوسف قطعه‌ای پیراهنم ده

## ■ ندارد، ندارد

ای آه مکش زحمت بیهوده که تأثیر

راهی به حریم دل جانانه ندارد

□ پژمان بختیاری - حسین

## ■ یک عمر انتظار

روشن ترین ستاره این آسمان تار

بر دخمه های تیره دل روشنی ببار

من زنده ام به یمن نفس های گرم تو

ای پیک سبزپوش و مسیحا دم بهار

با تو دلم چو آینه شفاف می شود

بی تو گرفته است تمام مرا غبار

بر برگ برگ دفتر ما ثبت کرده اند

یک عمر جستجوی تو، یک عمر انتظار

یک شب بیا به حرمت این اشک های چشم

بر دیدگان مانده به راهم قدم گذار

ما مانده ایم در خم این کوچه های تنگ

ما را بیا از این همه دلواپسی درآر

برگرد، روشنای دل انگیز آفتاب

مولای آب و آینه، مولای ذوالفقار







## ■ فاصله

بگذار در این فاصله آهسته بمیرم

با دیده گریان و دلی خسته بمیرم

دائم اگر امشب به تماشای من آیی

چشمان ترم را به جهان بسته بمیرم

دیدار میسر که بجز مردن من نیست

حالا که چنین است شبی خسته بمیرم

روزی من از داغ شما خون جگر بود

این سفره مهیا است که بنشسته بمیرم

کم نیست شباهت که من و فاطمه داریم

زیباست که با پهلوئی بشکسته بمیرم

در هر قدمی چشم به چشمان تو دارم

تو می روی آهسته که آهسته بمیرم

□ میثم حمیدی

## ■ تفسیر عشق

راضی شدیم، هر چه که تقدیر می شود

مردن نصیب ماست اگر دیر می شود

هر لحظه ای که رفت از این عمر بی کسی

یک عمر قلب عاشق تو، پیر می شود

فریاد ندبه در سحر جمعه‌های درد

با هر غروب بغض گلوگیر می‌شود

حال دعا به اشک و شب و غم رسیده است

عشق است قطره قطره که تفسیر می‌شود

دیدار دوست یک قدم از خود بریدن است

دنیا به پای عشق تو زنجیر می‌شود

□ میثم حمیدی

### ■ چگونه یار بخوانم تو را؟

دل‌م خوش است که عمری به پای گل خارم

مباد آن که بیرون افکنی ز گلزارم

چگونه یار بخوانم تو را که می‌بینم

تو خوب‌تر ز گل استی و من کم از خارم

دو قطره اشک خجالت هزار گوه گناه

گرامتی که همین است جنس بازارم

بسه چشم پادشهان ناز می‌کند پایم

که خاک راه غلامان حضرت یارم

به حشر هم که برانی مرا ز خویش هنوز

از این که نام تو بردم به تو بدهکارم

پراز توام، به تهی دستیم نگاه مکن

مگو که هیچ ندارم بسین تو را دارم





من و محبت تو حیف حیف حیف از تو

تو و وفات من خواب یا که بیدارم

شراره‌ای بزن از سوز خویش بر جگر

کز این شراره بسوزد تمام آثارم

به نار عشق تو یک عمر سوختم مگذار

دوباره روز قیامت برند در نارم

□ سازگار

### ■ خلوت اشک

نشستن و نگفتن از رهایی

در اوج لحظه‌های بینوایی

فغان ز گریه‌های بی صدایی

امان ز نوش ساغر جدایی

امان ز درد سینه، سوز هجران

به کنج خلوتی عزا گرفتن

امان ز سوز آتش جدایی

خراب عشق شکرین نامت

اشاره کن ز جان دهم جوابت

تو مه لقا ز من جدا چرایی

تو لیلی منی منم خرابت

بیا و پرده برفکن ز رویت

بیا و رخ از این گدا میپوشان

امان ز سوز آتش جدایی

دلیل گریه‌های عاشقانه

ز عمق جان من کشد زبانه

به فکری و به ذکری و دعایی

تو ای امیر محفل شبانه

نگر که شعله‌های بی‌قراری

تمام عاشقان تو را بخوانند

امان ز سوز آتش جدایی

به لب رسیده جان من حبیباً      خزان شده روان من حبیباً  
بیا که تیغ تیز روز هجران      زدی به استخوان من حبیباً  
به کس نگفتم ز حال زارم      قسم به ابروی آشنایی

امان ز سوز آتش جدایی

### ■ دو کماندار

داده چشمان تو در گشتن من دست به هم  
فتنه برخاست چون بنشست دو بدمست به هم  
هر یک ابروی تو کافی است پی گشتن من  
چه کنم با دو کماندار که پیوست به هم  
عقلم از کار جهان رو به پریشانی داشت  
زلف او باز شد و کار مرا بست به هم  
دست بردم که کشم تیر غمش را از دل  
تیر دیگر بزد و دوخت دل و دست به هم

### ■ قدر نگاهت

بین به هر نفسم ذره ذره رو به خزانم  
بهار را که بینم، چگونه زنده بمانم  
نخواستی که بینم، نخواستی که بمیرم  
چنان که نیست توانم، تو خواستی که بمانم





چقدر گریه شما را، چقدر فاصله ما را  
چقدر نذر نگاهت، شبانه روزه بخوانم  
ببخش شکوه ما را، کریم اهل مدارا  
ببخش چون که عیان گشته است راز نهانم  
نه پای رفتن از اینجا، نه جای ماندنم اینجا  
بدون بال، قفس می شود تمام جهانم  
من از تو دل نبریدم، اگر چه خسته‌ای از من  
همیشه نام قشنگ تو بوده ورد زبانم  
دعا و گریه ما را، سحر نگاه کن آقا  
بین که شور امیدم، بین، هنوز جوانم  
سراغی از دل یاران، بگیر از شب و باران  
اگر رسیدی و دیدی اجل نداده امانم

### ■ دست تمنا

پروانه وار سوزم و پروا نمی‌کنم  
جز دور شمع روی تو پر، وا نمی‌کنم  
باشد تمام هستیم این چند قطره اشک  
با این گهر نگاه به دریا نمی‌کنم  
صد آسمان ستاره اگر آیدم به چشم  
جز ماه عارض تو تماشا نمی‌کنم

آنسی اگر کنم قد و بالات را نگاه

عمری نگه به عالم بالا نمی‌کنم

گر صد هزار دست تمنا برآورم

غیر از تو را من از تو تمنا نمی‌کنم

جان رشته کلاف و دلم گشته مشتری

من ترک عشق یوسف زهرا نمی‌کنم

ای بهترین قصیده عشقت دعای عهد

من ترک این قصیده غرا نمی‌کنم

□ سازگار

### ■ مقیم درگه جانان

دل را مقیم درگه جانان نوشته‌اند

ما را غلام حضرت سلطان نوشته‌اند

آتش ز سوز سینه ما آفریده شد

چون عشق تو به سینه سوزان نوشته‌اند

دل ذره ذره می‌شود از یک نگاه تو

گویا به روی چشم تو قرآن نوشته‌اند

دل می‌تپد به سینه به یاد جمال تو

امداً مرا به عشق تو حیران نوشته‌اند





روزی که قرعه به نام تو می‌زنند

ما را برای عشق تو قربان نوشته‌اند

تو سفره دار عشقی و ما ریزه‌خوار تو

ما را به پیش چشم تو مهمان نوشته‌اند

ما سایل محرم و صفر و فاطمیه‌ایم

ما را یتیم سورۀ انسان نوشته‌اند

### ■ روی دوست

عمری گذشت، راه نبردیم بسوی دوست

مجلس تمام گشت و ندیدیم روی دوست

میخوارگان دلشده ساغر گرفته‌اند

ما را نمی‌نصیب نشد از سبوی دوست

### ■ چه خاکی به سر کنم؟

می‌خواستم که قصه حسن تو سر کنم

با این بهانه شام فراق سحر کنم

پایان مگر برای شب انتظار نیست

جانم به لب رسیده چه خاکی به سر کنم

با جان و دل ز جان و جهان بگذرم اگر

راضی شوی به چهره تو یک نظر کنم

من بلبلم زهجر گلم ناله می‌کنم

تا باغ را ز ناله خود باخبر کنم

آقا به حق فاطمه از من می‌پوش روی

اذنم بده به گوی وصال سفر کنم

### ■ تمنای وصال

هر کس به کسی نازد و منهم به تو نازم

خواهم که سر و جان به ره عشق تو بازم

هر شب به تمنای وصال تو یگانه

اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه

ترسم که بیایی و من آنروز نباشم

بگذار که اشک از مژه در راه تو باشم

میخانه دگر جای من بی سر و پا نیست

بگذار که در سایه دیوار تو باشم

### ■ دوست

تو که آخر گره رو و می‌کنی      پس چرا امروز و فردا می‌کنی

دوست اونه که دوستشو صدا کنه      آگه دردی می‌بینه دوا کنه

من می‌خوام به سوی تو سفر کنم

من می‌خوام از غیر تو حذر کنم





## فهرست

### امام زمان علیه السلام

<p>۱۸ ..... صدای گرفته</p> <p>۱۸ ..... بوی بهشت</p> <p>۱۹ ..... زنده اشک</p> <p>۲۰ ..... فراق باغبان</p> <p>۲۰ ..... یار پشت پرده</p> <p>۲۱ ..... مسافر مدینه</p> <p>۲۲ ..... تا بسوزم تمام</p> <p>۲۳ ..... حسرت دیدار</p> <p>۲۳ ..... ای غائب از نظر</p> <p>۲۴ ..... تماشای تو</p> <p>۲۵ ..... شهید غم</p> <p>۲۶ ..... مرده‌ام بی تو</p> <p>۲۶ ..... صبح وصل</p> <p>۲۷ ..... گمشده</p> <p>۲۸ ..... هوای سلطنت</p> <p>۲۹ ..... حاجت استخاره نیست</p> <p>۲۹ ..... سری بزن به مزارم</p>	<p>هاتف ..... ۵</p> <p>خلوت ..... ۶</p> <p>بساط دل ..... ۷</p> <p>طهارت ..... ۸</p> <p>آخرین مسافر ..... ۸</p> <p>آفتاب مغرب ..... ۹</p> <p>چشم به راه ..... ۱۰</p> <p>مهربون ..... ۱۱</p> <p>قنوت ..... ۱۲</p> <p>دو بیتی ..... ۱۲</p> <p>قنوت شب ..... ۱۳</p> <p>میل آمدن ..... ۱۳</p> <p>بدون شما ..... ۱۴</p> <p>تا ..... ۱۵</p> <p>گره وا شده ..... ۱۵</p> <p>او خواهد آمد ..... ۱۶</p>
---	--





۴۶	خلوت اشک	۳۰	بگرد دامت گردم
۴۷	دو کماندار	۳۱	بعد صد سال
۴۷	قدر نگاهت	۳۲	مشک را بیر آقا
۴۸	دست تمنا	۳۳	قتیل نگاه
۴۹	مقیم درگه جانان	۳۳	دل نوحه گر
۵۰	روی دوست	۳۴	شب هجران
۵۰	چه خاکی به سر کنم؟	۳۵	بوی توام آمد بیاد
۵۱	تمنای وصال	۳۵	زلف سمن بوی
۵۱	دوست	۳۶	باز آ و...
		۳۷	طریق عشق
		۳۷	دام نیستی
		۳۸	نقش آرزو
		۳۹	به موی تو
		۳۹	غرامت و ندامت
		۴۰	خودت می دانی
		۴۱	چرا نمی آید؟
		۴۲	حدیث عاشقی
		۴۲	دوبیتی
		۴۳	ندارد، ندارد
		۴۳	یک عمر انتظار
		۴۴	فاصله
		۴۴	تفسیر عشق
		۴۵	چگونه یار بخوانم تو را؟